

سیاست خارجی آمریکا و بحران گروگان‌گیری در ایران
مجموعه انتشارات دانشگاه کمبریج درباره مطالعات در روابط بین‌الملل (Cambridge Studies in International Relations) است که توسط دیوید پاتریک هاتون، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اسکس انگلستان تألیف شده است
David Patrick Houghton, *US Foreign Policy and the Iran Hostage Crisis*, Cambridge: Cambridge University Press, 2001, 252 pages.

دکتر صادق زیناکلام (زمستان ۲۰۰۱).

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران
این نوشته بیش از آنچه که نقد یک کتاب باشد در حقیقت تجزیه و تحلیل بحران گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران در آبان ۱۳۵۸ و تاثیر و تبعات آن بر روابط ایران و آمریکا می‌باشد. این کتاب از
تاکنون آثار زیادی درباره ماجرای گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۵۸ به رشته تحریر درآمده است، اما تفاوت این اثر هاتون با سایر آنها در اینجاست که نویسنده در این اثر تلاش کرده است تا این پرسش را مطرح نماید که آیا روش قیاس (Analogy) می‌تواند در تبیین

سیاست خارجی جایگاهی داشته باشد. بر همین مبنا، نویسنده در این کتاب ضمن آنکه به تشریح مفصل ماجرای گروگان گیری پرداخته، تلاش کرده است تا این پرسش را مطرح نماید که مسؤولین و تصمیم گیرندگان آمریکایی چه میزان در کل جسرین تصمیم گیریهایشان تحت تأثیر موارد مشابه گروگان گیری که برای مقامات آمریکایی پیش آمده قرار می گیرند و آیا اساساً قیاس می تواند روش مطلوب و عملی در سیاست گذاری و تصمیم گیری در حوزه سیاست خارجی باشد؟ «هاتون» برای نظریه قیاس خود دو گروگان گیری مهم سیاسی که در تاریخ معاصر آمریکا رخ داده را انتخاب نموده است. نخستین مورد ماجرای معروف گروگان گیری ناو جنگی پوآبلو (Pueblo) و مورد دوم جریان گروگان گیری سرکنسول آمریکا به همراه همسرش در چین می باشد. در ژانویه ۱۹۶۸ (دی ۱۳۴۶)، به هنگام ریاست جمهوری لیندن جانسون نیروی دریایی کره شمالی یک ناو جنگی به نام «پبلو» را به اتهام جاسوسی در آبهای کره توقیف کرد. اینکه آیا ناو فوق سرگرم جاسوسی علیه کره شمالی بود، قابل بحث است اما محل

توقیف آن چنین نبود و ناو فوق به هنگام توقیف در آبهای بین المللی نبوده و وارد مرزهای آبی کره شمالی شده بود. کره ای ها ناو مذکور را به همراه هشتاد و سه نفر از خدمه آن به مدت قریب به یک ماه در توقیف نگه داشتند؛ توقیفی که آمریکایی ها از همان ابتدا آن را گروگان گیری اعلام کردند و لفظ گروگان گیری به سرعت اصطلاح اصلی در ماجرای پبلو شد. در طی آن یک ماه مذاکرات مفصلی میان مقامات کره شمالی و آمریکایی ها صورت گرفت. از جمله آنکه آمریکایی ها حاضر شدند تا فرمانده و افسران ارشد گروگان گرفته شده اعتراف نمایند که علیه کره جاسوسی می کرده اند، در حالی که رسماً آن اعترافات را رد کردند. نویسنده واکنشهای عملی را که آمریکایی ها می توانستند علیه کره ای ها به کار گیرند، مطرح و نتیجه گیری می کند که همچون ماجرای گروگان گیری سفارت در تهران، واشنگتن با محدودیت روبه رو بود. آمریکا نمی توانست از نیروی نظامی استفاده نماید، زیرا در صورت حمله به کره برای نجات گروگانها جان آنها به خطر می افتاد. در نهایت، همچون مورد گروگان گیری ایران،

آمریکاییها مجبور شدند تا برخلاف میلشان با
کره ای ها به مذاکره بنشینند.
نویسنده اذعان دارد که ماجرای
گروگان گیری ناو جنگی جاسوسی پیلو یک
تفاوت اساسی با گروگان گیری ایران دارد؛
زیرا در ایران سفارت آمریکا که در حقیقت
خاک آمریکا به حساب می آمد به اشغال
ایرانیان درآمد. بنابراین، او برای قیاس
به سراغ مورد دوم می رود که ماجرای
گروگان گیری «انگوس وارد»
(Ward Angus)، سرکنسول آمریکا در
موسکدن (Mukden) چین در زمان
ریاست جمهوری هری ترومن می باشد. در
نوامبر ۱۹۴۸ (آذر ۱۳۲۷) گروهی از مردم
چین به دلیل اعتراض به آنچه که عملکرد
تجاوز کارانه آمریکایی ها علیه مبارزات
مردمی ملت چین می نامیدند به کنسولگری
آمریکا در موسکدن حمله کردند و پس از
به اشغال درآوردن ساختمان، سرکنسول را
به همراه همسرش و سایر اعضای کنسولگری
آمریکا را به گروگان گرفتند. مسلم بود که
این حرکت بدون تایید و اشاره حزب
کمونیست چین نمی توانست صورت گرفته
باشد. حکومت چین واشنگتن را متهم

می ساخت که علیه اش جاسوسی می کرده و
کنسولگری آمریکا در موسکدن در حقیقت مرکز
جاسوسی آمریکایی ها و طرح ریزی
نقشه های ضد ملی علیه مردم، انقلاب و
حکومت چین بوده است. گروگان گیری
نزدیک یک سال طول کشید. شش ماه پس از
اشغال سفارت، حکومت کمونیست چین
گروگان ها را به اتهام جاسوسی محاکمه کرد
و همگی در دادگاه محکوم شناخته شدند. اما
مقامات حزب کمونیست با اعطای تخفیف به
گروگانها، آنان را از کشور اخراج کردند و به
بحران خاتمه دادند. کمونیست ها آشکارا
می توانستند به سنت چند سده ای
دیپلماتیک خاتمه دهند و به غربی ها،
به خصوص به آمریکایی ها نشان دهند که
حکومت جدید در پکن را جدی گرفته، آن را
به رسمیت بشناسند. نویسنده معتقد است که
مورد گروگان گیری چین شباهت بیشتری با
ایران پیدا می نماید؛ زیرا همچون مورد ایران،
گروگان گیری بیش از آنچه که درباره عملکرد
گروگانها باشد (اینکه آیا واقعاً جاسوسی
می کردند یا خیر؟)، بیشتر تسویه حساب
سیاسی میان رژیمهای جدید انقلابی با
امپریالیزم آمریکا بود. همان طور که گفته شد،

بحث اصلی کتاب دربارهٔ گروه‌گان گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران و تبعات آن می باشد. مقایسه با دو مورد گروه‌گان گیری دیگر بیشتر از جنبه نظری است و اینکه چطور می توان در جریان تصمیم گیری دربارهٔ یک بحران بین المللی از موارد مشابه استفاده کرد.

کتاب در ۲۵۲ صفحه و مشتمل بر یک مقدمه، هفت فصل، یک نتیجه گیری، دو ضمیمه و یک مرجع شناسی (اشخاص و منابع) می باشد. نخستین مطلبی که می توان دربارهٔ این اثر اذعان داشت، حجم غنی منابع و مآخذ موجود در آن می باشد. نویسنده هیچ اثر، گزارش و مطلبی را که دربارهٔ موضوع کتاب باشد، دست نخورده نگذاشته است. آنچه که برغناي کتاب می افزاید، مجموعه مصاحبه هایی است که نویسنده با مسؤولین دست اندر کار درگیر در جریان گروه‌گان گیری انجام داده است. فهرست مصاحبه شوندگان شامل مقامات و مسؤولین آمریکایی و ایرانی می شود. از جمله مقامات ارشد آمریکایی که نویسنده با آنها مصاحبه کرده است، می توان از سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا به هنگام شروع ماجرای گروه‌گان گیری، نام برد.

نکته مهم آن است که برای نخستین بار است که ونس در خصوص ماجرای گروه‌گان گیری به سخن نشست است. زیگنیف برژینسکی (Zbigniew Brzezinski)، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، استنفیلد ترنر (Stansfield Turner)، رییس سابق سازمان سیا و گری سیک (Gary Sick)، دستیار و عضو ارشد امنیت ملی، از جمله شخصیت‌هایی هستند که نویسنده با آنان دربارهٔ مسایل گروه‌گان گیری مصاحبه کرده است. نکته ارزنده دیگر کتاب استفاده از مصاحبه‌های مایکل سزاکی (Michael Csaky) نویسنده و محقق می باشد. سزاکی در مه ۱۹۸۵ مصاحبه های متعددی با شخصیت‌های ایرانی و آمریکایی که درگیر ماجرای گروه‌گان گیری بودند به عمل آورده است. مصاحبه های وی تاکنون منتشر شده، اما او نوارهای مقالات را در اختیار نویسنده قرار داده است. وی به گفته خودش بهره زیادی از این مصاحبه ها برده است.

فصل اول کتاب تحت عنوان «جیمی کارتر و تراژدی سیاست خارجی» می باشد. در این فصل نویسنده تلاش کرده است تا

خواننده را وارد فضایی که رییس جمهور وقت آمریکا به دنبال بحران گروگان گیری در آن قرار گرفته بود، وارد سازد. پربیننده ترین شبکه های خبری تلویزیونهای آمریکا هر شب با این جمله که روز چندم گروگان گیری است، اخبار خود را آغاز و به پایان می رساندند. این خود به تنهایی اهمیتی را که آن ماجرا برای افکار عمومی آمریکایی ها پیدا کرد نشان می دهد و اینکه چگونه رییس جمهور آمریکا به یکباره در کانون بحران گروگان گیری قرار می گیرد که پس از جنگ ویتنام مهمترین موضوع برای آمریکایی ها می شود. در بخش دیگری از این فصل نویسنده به تشریح اقدامات و تصمیم گیریهای جیمی کارتر می پردازد و انگیزه و منطق رییس جمهور را برای خوانندگان بازسازی می کند. او نشان می دهد که چگونه شش ماه پس از گروگان گیری محبوبیت جیمی کارتر از ۳۲ درصد به ۶۱ درصد افزایش پیدا می کند اما پس از شکست ماجرای طبس و احساس عمومی که بر افکار عمومی آمریکایی ها حاکم می شود مبنی بر اینکه رییس جمهورشان نتوانسته است بحران را

حل کند و گروگانها را نجات دهد، محبوبیت او به سرعت رو به کاهش گذارد و در پایان سال اول گروگان گیری به ۲۱ درصد کاهش یافت که پایین ترین درصد محبوبیت جیمی کارتر در طول زمامداریش بود. در بخشهای دیگر این فصل نویسنده به تشریح انگیزه یا انگیزه های ایرانیان در جریان گروگان گیری می پردازد؛ اینکه انگیزه دانشجویان، رهبر ایران، امام خمینی، و اطرافیان نزدیک وی چه بود.

نویسنده بحث مفصلی در فصل اول کتاب درباره انگیزه ها و چگونگی شکل گیری تصمیم نهایی کابینه کارتر برای استفاده از نیروی نظامی به منظور نجات گروگانها به عمل آورده است. او نشان می دهد که چرا کارتر که در ابتدا مخالف هرگونه به کار گیری نیروی نظامی (حتی برای نجات گروگانها) بود، سرانجام تسلیم نظر تندروهای درون و بیرون کابینه از جمله برژینسکی شد و اجازه عملیات نجات را صادر کرد. بخش دیگر این فصل شامل دلایل مخالفت اصولی ونس، وزیر خارجه کارتر، می شود و اینکه چگونه او بر سر اصولی که بدان معتقد بود، ایستاد و در اعتراض به عملیات طبس استعفا داد.

استدلال ونس آن بود که آمریکا می بایست در قبال بحران گروگان گیری خویشتن داری از خود نشان می داد و سیاست صبر و انتظار پیش می گرفت تا در نهایت ایرانیان برای حل جدی مسئله پای پیش می گذاردند؛ آنچنان که در عمل هم این گونه شد و نویسنده در فصل سوم آن را نشان می دهد.

پس از تشریح کامل چگونگی بحران گروگان گیری، نویسنده به سراغ نظریه اش، اینکه آیا می توان از موارد مشابه گذشته در تصمیم گیری یک بحران جدید بهره جست، می رود. فصل دوم که به این مسئله اختصاص یافته است بیشتر دربرگیرنده مباحث نظری پیرامون نقاط قوت و ضعف روش قیاس در خصوص بحران گروگان گیری می باشد. جمع بندی یا نتیجه گیری نویسنده آن است که قیاس با موارد مشابه گذشته می تواند تا حدودی به تصمیم گیرندگان در یک وضعیت جدید کمک نماید اما باید توجه داشت که کاربرد این روش بسیار محدود است و با نهایت احتیاط باید همراه باشد. زیرا اگرچه وضعیتها ممکن است مشابه باشند، آنچه که مهم است عامل انسانی است که در هر وضعیت متفاوت از وضعیت دیگر می باشد. از

آنجا که بازیگران و تصمیم گیرندگان عوض می شوند، معلوم نیست که کنش یا تصمیمی که در وضعیت قبلی نتیجه بخش بوده یا نتایج قابل انتظاری را به بار آورده است، در شرایط دیگر که بازیگران عوض شده اند نیز همان نتایج قابل انتظار پیشبین را به بار آورد. بنابراین، نمی توان قیاس را یک روش علمی مطمئن و خطاناپذیر دانست.

فصل سوم تحت عنوان ریشه های پیدایش بحران است. این فصل عمدتاً دربرگیرنده بازیگران یا نقش آفرینان ایرانی ماجرای گروگان گیری می باشد. نویسنده تلاش کرده است تا انگیزه های احتمالی نقش آفرینان اصلی یعنی رهبر ایران، دانشجویان مسلمان اشغال کننده سفارت و سایر رهبران سیاسی موثر در ماجرای گروگان گیری را تحلیل نماید. به عبارت دیگر، او تلاش کرده است تا نشان دهد در پس الفاظ، عبارات و شعارهای ظاهری که رهبرانشان می دادند، انگیزه یا دلایل واقعی آنان برای اشغال سفارت آمریکا چه بوده است.

نخستین نظریه آن است که رهبران انقلاب ایران می خواستند تا از ماجرای

گروگان‌گیری به عنوان اهرمی برای بازگرداندن شاه به ایران استفاده نمایند (به هنگام اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸ شاه سابق در آمریکا قرار داشت). نظریه دوم آن است که گروگان‌گیری در حقیقت منبعث از تفکر افراطی، انقلابی و رادیکالی بود که بر اذهان دانشجویان تسلط داشت. نویسندگان معتقد است که باید در نظر داشته باشیم که اشغال سفارت آمریکا هشت ماه پس از انقلاب اتفاق افتاد. جامعه ایران هنوز به شدت هیجان زده و لیبریز از افکار و آراء و آرمانهای انقلابی بود. امواج خروشان انقلاب ایران قربانی می‌طلبید و اشغال سفارت آمریکا درحقیقت یک اقدام نمادین برای نشان دادن ذات رادیکال ضد غربی و ضد آمریکایی انقلاب اسلامی بود. برطبق این دیدگاه، حتی اگر آمریکا به شاه هم پناه نداده بود، باز هم سفارت دیر یا زود و به بهانه دیگری اشغال می‌شد. نظریه سوم معطوف به رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (ره)، می‌باشد. برطبق این نظر، امام به یک ابزار، یک مانور و یک وسیله برای به نمایش گذاردن انقلابی بودنش نیاز داشت و اشغال سفارت آمریکا بهترین مانور برای

اثبات این منظور بود. نظریه چهارم دربرگیرنده نوعی قیاس با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می‌باشد. برطبق این نظریه، کودتای ۲۸ مرداد همچون یک خلجان روانی-تاریخی در ذهن بسیاری از افراد در تب و تاب بود. ایرانیان بر آن شدند تا با اشغال سفارت، آمریکا را فلج سازند تا نتواند یک طرح کودتای دیگر را به اجرا گذارد. جدای از عامل پیش‌گیری، شاید ایرانیان به نوعی می‌خواستند انتقام کودتای ۲۸ مرداد را بگیرند.

فصل چهارم کتاب تحت عنوان بازی انتظار به مسئله طولانی شدن ماجرای گروگان‌گیری اختصاص یافته است. نویسندگان توضیحات مفصلی در این فصل می‌دهد که آمریکایی‌ها در ابتدای گروگان‌گیری تصور می‌کردند که کل ماجرا چند ساعت به طول نینجامد، زیرا چند ماه قبل از آن مشابه همان ماجرا اتفاق افتاده، اما پس از سه ساعت موضوع فیصله یافته بود. نویسندگان معتقد است که نه تنها آمریکایی‌ها واقعاً فکر می‌کردند که ماجرا ظرف چند ساعت خاتمه خواهد یافت، بلکه دانشجویان نیز به هیچ روی در ابتدای حرکتشان باور نداشتند که ماجرای که آنان

به راه انداخته بودند، آن چنان گسترده و طولانی شود.

دانشجویان تصور می کردند که مقامات دولتی آنان را به سرعت تحت فشار قرار داده، از سفارت بیرون می رانند، اما تأیید امام خمینی از حرکت آنان و پشتیبانی آشکار و قاطع وی از اشغال سفارت و سرانجام بغض و کینه او نسبت به آمریکا همه چیز را عوض کرد. عامل مهم دیگری که به زعم نویسندگان سبب طولانی شدن ماجرای گروگان گیری شد آن بود که جناح رادیکال مذهبی در ایران به سرعت دریافت که از موضوع گروگان گیری می تواند به عنوان یک اهرم سیاسی برای گسترش نفوذ سیاسی و زیر فشار قرار دادن رقبایش بهره برداری نماید.

فصل پنجم روزهای تصمیم گیری:

عملیات نجات گروگانها نام دارد. آن چنان که از نام آن برمی آید این فصل دربرگیرنده اسباب و علل تصمیم گیری جیمی کارتر و اعضای کابینه اش برای عملیات طمس و نجات گروگانها می باشد. نویسندگان استدلال می کند که از همان ابتدای گروگان گیری دو طرز فکر مشخص درباره نحوه رویارویی با این

بحران در کابینه کارتر به وجود آمد. سایروس ونس، وزیر خارجه لیبرال و میانه رو کارتر، از همان ابتدا با استفاده از راه حل نظامی مخالف بود. در مقابل برژینسکی، مشاور امنیت ملی، معتقد بود که در ماجرای گروگان گیری آنچه که مطرح است دفاع از حیثیت و پرستیژ ملت آمریکا در افکار عمومی دنیا می باشد. مسئله نجات گروگانها و حفظ جان آنها از نظر برژینسکی در درجه دوم اهمیت بود. ونس برعکس معتقد بود که اولین و مهمترین اولویت حفظ جان گروگانها و آزاد کردن آنان است و هر علاقه دیگری، از جمله پرستیژ آمریکا و آبرو و اعتبار بین المللی آن در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد. کارتر نیز به لحاظ اخلاقی با هر نوع راه حلی، از جمله راه حل نظامی، که به هر حال دربرگیرنده به خطر افتادن جان گروگانها (ولو تعداد کمی از آنها) بشود، مخالف بود. این دو مقوله به کنار، مسئله مهم برای کارتر آن بود که مردم آمریکا بی صبرانه از مسؤلین خود نجات گروگانها و حل بحران را می خواستند. نه رویکرد اخلاقی و انسانی ونس و نه رویکرد وطن پرستانه برژینسکی هیچ یک نمی توانست پاسخی به قلیان

احساسات عمومی مردم آمریکا و انتظارشان از حکومت که کاری انجام دهد، نبود. به زعم نویسندگان، در اینجا بود که مسئله قیاس و استفاده از تجربیات گذشته مطرح گردید؛ به این معنا که بازیگران اصلی در کمیته تصمیم گیری بحران در کاخ سفید به ماجرای «پیلو» و اشغال سفارت آمریکا در چین بازگشتند و ناخودآگاه شروع به ارزیابی از موارد مشابه کردند. به هر حال مجموعه ای از عوامل مختلف، یعنی مسئله عدم به کارگیری خشونت غیر ضروری، در اولویت قرار گرفتن حفظ جان گروگانها، مسئله آزاد کردن نهایی آنها، دفاع از پرستیژ و اعتبار ملی و بین المللی آمریکا، حفظ رابطه با رژیم اسلامی ایران در بلندمدت (یا به تعبیری از دست ندادن کامل ایران) و سرانجام نشان دادن به مردم آمریکا که مسئولین آنها شبانه روز برای حل بحران گروگان گیری در تلاش می باشند، باعث شد که مقامات آمریکایی تصمیمات یا راه حل های مختلفی را به آزمایش در آورند. نخستین راه حل وساطت و مصالحه بود. واشنگتن تلاش کرد شخصیتها و مقامات آمریکایی، غربی، عرب، مسلمان و هر کس دیگری را که تصور می کرد

بتواند جلب نظر و اعتماد ایرانیان را بنماید، به تهران اعزام نماید. رمزی کلارک، ویلیام میلر، ریچارد کاتم، یاسر عرفات، رهبران الجزایر (که در آن زمان اعتبار زیادی نزد ایرانیان داشتند) و کورت والدهایم (دبیر کل سازمان ملل) از جمله کسانی بودند که با تقاضای واشنگتن سعی کردند با ایرانیان تماس بگیرند. برخی از آنان حتی موفق شدند به تهران بیایند، برخی همچون کورت والدهایم در تهران با فحش و ناسزای انقلابیون مواجه شده، حتی بیم به خطرافتادن جانشان رفت، برخی همچون رمزی کلارک که از منتقدین محمدرضا شاه و رژیمش در آمریکا بود و بیشترین دفاع را از امام خمینی (ره) و نهضت مردم ایران علیه شاه نموده بود، در نیمه راه به دستور مقامات ایران بازگشتند. مرحله بعدی آن بود که آمریکایی ها موضوع را به سازمان ملل ارجاع دادند اما در آنجا نیز پیشرفتی حاصل نشد. واشنگتن در عین اینکه به دنبال راه حلهای مصالحه جویانه بود، درجه ای از تهدید و اعمال قدرت نظامی را هم به رخ ایرانیان می کشید. شاید در اینجا نقش برژینسکی و فرماندهان نظامی بود که

بیشترین تاثیر را داشت. مهمترین سلاحی که واشنگتن در زرادخانه اش داشت، ناوهای هواپیمابر نیروی دریایی اش بود که به تدریج راهی خلیج فارس می شدند.

ایرانیان نه تنها هراسی از تهدیدها و اعمال قدرت نظامی آمریکایی ها به خود راه نمی دادند، بلکه شروع توسل به زور و نظامی گری مورد استقبال تندروها و رادیکالهای اسلامی در تهران نیز قرار می گرفت. به عبارت دیگر، تهدیدهای نظامی در حقیقت مواضع ایرانیان را تندتر می کرد و نقش عناصر میسانه رو همچون ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهور ایران، صادق قطب زاده، وزیر خارجه، و دکتر ابراهیم یزدی، از نزدیکان امام خمینی (ره)، را که سخت در تلاش بودند تا به بحران خاتمه دهند، کمتر کرده، ابتکار عمل را بیشتر به دست روحانیون مخالف آنها در حزب جمهوری اسلامی می سپرد.

با بسته شدن در هر گونه مذاکره و مصالحه بود که جیمی کارتر به تدریج تسلیم نظر تندروها گشت و آماده شد تا طرح عملیات نجات گروگانها را تایید نماید. اما مشکل اساسی هنوز ونس بود. او استدلال

می کرد که راه حل نظامی جان گروگانها را به خطر می اندازد و لطمه جبران ناپذیری به مناسبات بلندمدت تهران- واشنگتن وارد خواهد ساخت، به علاوه به لحاظ اخلاقی درست نبود. ونس معتقد بود که گروگان گیری برای ایرانیان به نوعی اعمال قدرت، انتقام گیری و تحقیر کردن آمریکا بدل شده است. این احساس نمی تواند برای همیشه ادامه یابد و دیر یا زود ایرانیان از آن حالت احساس قهرمانی کردن خسته می شوند و به تعبیری آنها از آسیاب می افتد و ما شاهد دریافت نخستین علایم از تهران خواهیم شد که ایرانیان حاضر شده اند تا به گونه ای جدی درباره خاتمه دادن به مسئله گروگانها با ما به مذاکره بنشینند. از اکنون تا آن وقت، واشنگتن باید خونسرد و آرام سرچایش بنشیند و اجازه دهد ایرانیان بهره برداریهای سیاسی خود را از گروگانها به طور کامل انجام دهند و احساساتشان فروکش کند و سرانجام آماده پایان دادن به بحران شوند. ونس خیلی ساده به سیاست صبر و انتظار معتقد بود. اما شکست تلاش دیپلماتیک از یک سو و فشار افکار عمومی سرانجام کارتر را، به رغم مخالفت اصولی

وزیر خارجه اش، مجاب کرد تا با عملیات طبس برای نجات گروگانها موافقت نماید؛ عملیاتی که به یک فاجعه نیز شباهت پیدا کرد و باعث کناره گیری ونس از حکومت آمریکا شد.

شروع کامل عملیات نجات یا عملیات طبس در فصل پنجم کتاب با دقت و موشکافی همه جانبه آمده است و اینکه چرا آن عملیات آن چنان در اجرا فاجعه آمیز شد و هر حادثه سوء و پیش آمد ناگواری که می توانست برای آمریکایی ها اتفاق بیفتد، در عمل اتفاق افتاد. ما ایرانیان از این عملیات به نام «تجاوز نظامی آمریکا به ایران» یاد می کنیم؛ تجاوزی که شکست خورد. شاخ و برگهای زیادی هم به ماجرای طبس افزوده ایم که نشان می دهد آمریکایی ها در آن «لشگر کشی» و «حمله نظامی» چگونه قصد فروپاشی نظام و سقوط حکومت جمهوری اسلامی و روی کار آوردن ضدانقلاب را داشتند. اما واقعیت آن است که با یک یا دو هواپیمای باربری C-۱۳۰ و چند فروند هلیکوپتر در بیابان طبس و در فاصله چند صد کیلومتری تهران نه تنها ممکن نبود که بتوان رژیم را در تهران ساقط کرد، بلکه

آن نیرو برای گرفتن شهر طبس به تنهایی نیز ناتوان بود. آمریکایی ها می خواستند در یک عملیات محیر العقول و سریع با هلیکوپتر در وسط سفارت آمریکا در تهران نشستند، گروگانها را سوار کرده، به طبس باز گردند و با هواپیمای C-۱۳۰ که در انتظارشان بود، در خلیج فارس و بر روی عرشه ناو آمریکایی فرود بیایند و از منطقه خارج شوند. اینکه این عملیات چطور می توانست موفقیت آمیز باشد و اینکه اگر در داخل سفارت کار با موفقیت پیش نمی رفت و مقاومت و درگیری جدی اتفاق می افتاد یا نیروی هوایی ایران قبل از خروج هواپیماهای C-۱۳۰ به تعقیب و تهدید آنها می پرداخت و دهها اما و اگر دیگر که وجود می داشت، آمریکایی ها چه می کردند، مسایلی بودند که ضمن اینکه برای طراحین عملیات مطرح شده بودند اما به واقع پاسخ دقیقی برای آنها وجود نداشت. همه هدف آمریکایی ها سرعت و غافل گیری ایرانیان یا به سخن بهتر، محافظین گروگانها بود، به علاوه دستور صریح به کماندوهای آمریکایی آن بود که نهایت تلاش خود را به کار گیرند تا میان آنان و ایرانیان درگیری به وجود نیاید.

نویسنده توضیح می‌دهد که پس از شکست عملیات نجات، عملاً استراتژی صبر و انتظار ونس حاکم شد. اگرچه برژینسکی و رادیکال‌ها هنوز به دنبال راه‌های عملیاتی بودند، در عمل حالت صبر و انتظار حکم فرما شد. اگرچه طراح این استراتژی، یعنی ونس، دیگر در کابینه نبود، اما جانشین وی سناتور دموکرات، «ادموند ماسکی»، عملاً همان اندیشه را پیش گرفت. به علاوه، وارن کریستوفر، که معاون ونس بود، پس از انتصاب ماسکی سکان دار مسئله ایران باقی ماند. بنابراین، رفتن ونس و آمدن ماسکی هیچ تغییری به وجود نیاورد، زیرا کریستوفر نیز به دنبال استراتژی صبر و انتظار رییس پیشینش بود. صبر و انتظاری که ونس و دیگران از روز نخست گروگان‌گیری توصیه می‌کردند سرانجام پس از قریب به یک سال به تدریج در افق سیاسی آسمان ایران پدیدار شد. شش ماه پس از عملیات طبس در ۹ سپتامبر (۱۸ شهریور ۱۳۵۹) واشنگتن علایمی از تهران مبنی بر آمادگی ایرانیان برای حل بحران دریافت نمود. نکته مهم فقط دریافت این علایم نبود، بلکه به نظر می‌رسید

که خواسته‌های ایرانیان تعدیل شده است. تهران دیگر اصراری بر عذرخواهی آمریکا به واسطه ۲۵ سال سیاستهای شاه نداشت. به علاوه ایران دیگر خواهان تشکیل یک کمیته بین‌المللی برای رسیدگی به اعمال و سیاستهای آمریکا در ایران نبود. [از ابتدای گروگان‌گیری هردوی اینها از خواسته‌های اصلی ایران بودند. ایران خواهان عذرخواهی رسمی آمریکا برای کودتای ۲۸ مرداد و دخالت‌های آن کشور در زمان شاه بود. شرط دیگر ایران آن بود که یک کمیته بین‌المللی تشکیل شود و این کمیته جنایتهای رژیم شاه و همکاری آمریکا و نقش آن کشور در این جنایتهای را مورد رسیدگی قرار دهد.]

آمریکایی‌ها آن قدر ظرف قریب به یک سال گذشته با بن بست و ناامیدی روبه‌رو شده بودند که در ابتدا علایم دریافتی از ایران را جدی نگرفتند و باور نکردند.

واکنش آمریکایی‌ها خیلی سریع بود. وارن کریستوفر، معاون وزیر خارجه، که عملاً سکان بحران ایران را در دست داشت به آلمان آمد و در آنجا نخستین دور مذاکرات با صادق طباطبایی در معیت وزیر خارجه آلمان، هانس-دیتریش گنشر در فاصله

۱۸-۱۶ سپتامبر (۲۵-۲۷ شهریور) صورت گرفت. این ملاقات شروع پایان بحران گروگان گیری بود. نویسنده در اینجا وارد این بحث می شود که چرا و چه چیز باعث تغییر موضع ایران در قبال گروگانها شد. او می نویسد که بسیاری معتقدند که جنگ با عراق که در شهریور آن سال آغاز گردید، شروع تغییر موضع ایران بود، زیرا ایرانیان به سرعت متوجه شدند که نمی توانند هم با عراق بجنگند و هم در عرصه بین المللی به واسطه مسئله گروگانها پنجه در پنجه آمریکا بیفکنند. اما او این نظر را قبول ندارد، زیرا معتقد است که جنگ یا حمله عراق به ایران در ۲۲ سپتامبر (۳۱ شهریور) آغاز شد، در حالی که رهبر ایران دو هفته قبل از آن تمایل خود را برای حل مسئله گروگانها اعلام کرده بود. نویسنده معتقد است دلیل تمایل ایرانیان از جمله و مهمتر از همه رهبر ایران به پایان دادن بحران گروگان گیری آن بود که گروگانها دیگر ارزش سیاسی در جنگ قدرت در ایران را نداشتند. در نبرد قدرت میان رادیکالها و میانه روها که از ابتدای انقلاب ایران آغاز شده بود و اشغال سفارت آمریکا شور و حال زیادی به آن بخشید، سرانجام

رادیکالها با پشتیبانی رهبر انقلاب توانستند بر حریفان سیاسی خود مسلط شوند و آنان را از متن سیاست ایران به حاشیه برانند و خود براریکه قدرت مسلط شوند، بنابراین دیگر نیازی به گروگانها نبود. در ۲۸ می (۷ خرداد ۱۳۵۹) نخستین مجلس قانون گذاری جمهوری اسلامی ایران کار خود را آغاز کرده بود. مجلسی که در آن اسلام گرایان رادیکال اکثریت را داشتند و میانه روها اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند.

مشکل فقط در ریاست جمهوری یا قوه مجریه بود که در آنجا نیز رادیکالها توانسته بودند پیشرفتهای مهمی بنمایند. چند روز قبل از دیدار محرمانه صادق طباطبایی با آمریکایی ها در آلمان، مقدمات روی کار آمدن کابینه ای که در آن رادیکالها سمتهای مهمی را عهده دار بودند، به ریاست محمدعلی رجایی فراهم آمده بود. درست در همان زمان که طباطبایی عازم آلمان بود، مجلس رادیکال با اکثریت قابل توجهی در ۱۲ سپتامبر (۲۱ شهریور)، به رغم مخالفت رییس جمهور بنی صدر و میانه روها به کابینه محمدعلی رجایی

رأی اعتماد داده بود.

ساخت و پاخت میان ایرانیان و

جمهوری خواهان صورت گرفت، شکل می گیرد. مهمترین استدلال طرفداران این نظریه آن است که نخستین تماسها میان ایرانیان و آمریکاییها در سپتامبر (شهریور ماه) برقرار شد و مذاکرات رسمی در اکتبر (مهر ماه) آغاز گشت اما گروهانها در حدود شش ماه بعد، یعنی درست بعد از انتخابات آمریکا و پیروزی جمهوری خواهان آزاد می شوند. نویسنده ضمن طرح این تئوری خود هیچ گونه قضاوتی نمی نماید. او صرفاً دلایل این تئوری یا استدلال مدعیان آن را مطرح می سازد. در عین حال پاسخهای مخالفین تئوری را نیز آورده است. از جمله آنکه گزارش ویژه ای که توسط کنگره آمریکا در خصوص این موضوع تهیه شد هیچ گونه ارتباطی را میان جمهوری خواهان و ایرانیان نشان نمی دهد. اما از سوی دیگر، نویسنده استدلالهای موافقین فرضیه را هم آورده است. از جمله کسانی که به شدت طرفدار این نظریه هستند، گری سیک، از مشاورین برجسته کابینه کارتر و دستیار ارشد مشاور امنیت ملی، برژینسکی، می باشد. او به جد معتقد

موضوع مهم دیگری که نویسنده در کتاب به آن پرداخته است، مسئله یا نظریاتی می باشد که بر طبق آنها در جریان حل و فصل نهایی بحران گروگان گیری نوعی زد و بند میان جمهوری خواهان که نامزد انتخاباتی شان رونالد ریگان بود، با مقامات ایرانی برقرار گردید. بر اساس این دیدگاه اگر جیمی کارتر موفق می شد تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در آذر ۱۳۵۹ با ایرانیان به توافق برسد و گروهانها را آزاد سازد، بدون تردید به پیروزی بزرگی دست می یافت که به طور قطع بر نتیجه انتخابات تأثیر بسزایی می گذارد، زیرا بحران گروگان گیری به اصلی ترین و مهمترین موضوع انتخابات برای رأی دهندگان بدل شده بود. با در نظر گرفتن تأثیر فوق العاده آزادی گروهانها بر نتیجه انتخابات، طبیعی بود که جیمی کارتر و دموکراتها بر حل و فصل آن تا قبل از انتخابات بسیار اصرار داشته باشند و متقابلاً رونالد ریگان و جمهوری خواهان نگذارند تا رقیبشان به این مهم دست یابد. از اینجاست زمینه وجود آمدن این تئوری که نوعی

است که توافقی میان ایرانیان و جمهوری خواهان به وجود آمد تا گروه‌گانها تا قبل از انتخابات آزاد نشوند و لذا دموکراتها نتوانند هیچ گونه بهره برداری سیاسی از آن بنمایند. نویسنده دلایل گری سیک و دیگر طرفداران این نظریه را در فصل پنجم شرح داده است از جمله اینکه یکی از شخصیت‌های محوری جمهوری خواهان در جریان انتخابات سال ۱۳۵۹ ویلیام کی سی (William Casey) بود که بعدها نقش اساسی در ماجرای مک فارلین (Robert McFarlane) پیدا کرد. آشنایی وی با ایرانیان می‌توانست در سال ۱۳۵۹ به وجود آمده باشد، و سرانجام اینکه گروه‌گانها درست چند ساعت بعد از آنکه ریگان وارد کاخ سفید شد آزاد شدند. به نظر می‌رسید ایرانیان درست منتظر خروج جیمی کارتر از کاخ سفید بودند تا گروه‌گانها را آزاد نمایند. محور توافق یا بیانیه الجزایر نیز تنها دوروز قبل از مراسم تحلیف ریگان امضا شد. برحسب ظاهر ایرانیان نهایت تلاششان را کردند تا کارتر و دموکراتها هیچ بهره‌ای از حل و فصل بحران گروه‌گانها نبرند. بحث دیگری که نویسنده در اینجا مطرح می‌سازد، این احتمال می‌باشد که

ممکن است ایرانیان بدون آنکه ساخت و پاختی با جمهوری خواهان کرده باشند، نخواسته باشند که جیمی کارتر و دموکراتها هیچ نفعی از آزادی گروه‌گانها ببرند. شاید هم به روایت دکتر ابراهیم یزدی ایرانیان می‌خواستند تلافی تحقیر کودتای ۲۸ مرداد را از آمریکایی‌ها بگیرند، که البته نظر دکتر یزدی غریب به ذهن می‌رسد؛ زیرا ایرانیان نیک می‌دانستند که نتیجه موضع‌گیری‌شان به نفع جمهوری خواهان یعنی اندیشه‌ای که طرفدار کودتای ۲۸ مرداد است تمام می‌شد، درحالی‌که مواضع کارتر و دموکراتها با نوع کودتای ۲۸ مرداد بسیار فاصله داشت. مگر اینکه فرض کنیم که ایرانیان حتی اینها را نیز نمی‌دانستند. به هر حال از بحث‌های نظری که بگذریم، نویسنده معتقد است توافقی که در نهایت میان ایران و آمریکا به امضاء رسید و به دلیل پادرمیانی الجزایر شدت یافت به گونه‌ای حیرت‌انگیز به نفع آمریکایی‌ها بود. یا صحیح‌تر گفته باشیم دربرگیرنده هیچ امتیاز چشمگیری به نفع ایرانیان نبود. ایرانیان پیشنهاد‌های به مراتب بهتری در اوج

استیصال و فشار روحی مقامات آمریکایی برای حل بحران گروگانها دریافت کرده بودند.

فصل ششم، گروگانها در تاریخ، به بازنگری مجدد ماجرا در سایه توافق نهایی آن می پردازد. نویسنده به دنبال این پرسش است که آمریکایی ها و ایرانیان در جریان بحران گروگان گیری چطور از تجربیات گذشته و موارد مشابه گذشته توانستند بهره گیرند. او در این فصل مطالب جدیدی را مطرح نمی سازد، بلکه بیشتر توجهش به درسهایی است که از بحران گروگان گیری در ایران می توان برای نظریه قیاس گرفت و سرانجام محدودیتهای نظریه قیاس را مورد بررسی قرار داده است.

فصل هفتم، برخی نگرشهای متفاوت از روش قیاس به نحوه تصمیم گیری در خصوص بحران ایران، نام دارد. همان طور که از نام آن پیداست، در این فصل نویسنده به استفاده از روشهای دیگر، یعنی روشهای غیرقیاسی در تجزیه و تحلیل مکانیزم تصمیم گیری در قبال بحران ایران پرداخته است. یک مزیت روشهای دیگر، یعنی روشهای غیرقیاسی آن است که در این

روشها بازیگران در چارچوب مشخصی قرار نمی گیرند؛ یعنی خود را در یک چارچوب از پیش تعیین شده قرار نمی دهند.

ایراد اساسی روش قیاسی آن است که ممکن است بازیگران و تصمیم گیرندگان در تلاششان برای شبیه سازی نتوانند برخی از پارامترها را به درستی ببینند یا آنکه برخی از پارامترهای جدید را که در مورد قبلی نبوده است، کم رنگتر از آنچه که در حقیقت هستند، ببینند. نتیجه آن می شود که چارچوب نظری یا مفهومی که می سازیم ناقص می باشد، زیرا ما نتوانسته ایم برخی از متغیرهای دخیل را شناسایی کرده، تأثیر آنها را بسنجیم. نکته دیگر تأثیر عنصر انسانی است. اگر دو مورد مشابه پیش آمدند (مثل اشغال سفارت آمریکا در ایران و چین)، وجود بازیگران متفاوت چه تأثیری بر نتیجه کار می گذارد.

به عبارت دیگر، درست است که میان دو بحران مشابهت وجود دارد، اما آیا وجود تصمیم گیرندگان متفاوت اهمیتی ندارد و تأثیری در نتیجه کار ندارد، نکته جالب نظر دیگری که نویسنده در این فصل مطرح می کند آن است که آیا جایگاه بوروکراتیک بازیگران عرصه تصمیم گیری در

نتیجه کار تأثیر می‌گذارد. اگر به عنوان مثال، جای ونس به عنوان وزیر خارجه با هارولد براون و وزیر دفاع و یا برژینسکی، مشاور امنیت ملی، عوض می‌شد، آیا تغییری در نتیجه گروگان‌گیری پدید می‌آمد؟ نویسنده در اینجا پرسش فلسفی جالبی را مطرح می‌کند؛ اینکه جایگاه بوروکراتیک تصمیم‌گیرندگان چه میزان بر اندیشه آنان تأثیر می‌گذارد. به سخن دیگر، اگر ونس به جای آنکه وزیر خارجه می‌بود، وزیر دفاع می‌شد، آیا در نقش وزیر دفاع یا یک نقش دیگر نظامی-امنیتی، اندیشه و موضع‌گیری‌های متفاوت از ونس وزیر خارجه می‌شد؟ پاسخ نویسنده آن است که قالب بوروکراسی یا جایگاه بوروکراتیک که شخصیت‌ها در آن قرار می‌گیرند چندان تأثیری بر اندیشه و موضع‌گیری آنان نمی‌گذارد.

نکته دیگری که نویسنده در این فصل به آن پرداخته ضعف تفکر گروهی در حل بحران گروگان‌گیری است. او معتقد است که گاه در تصمیم‌گیری‌های گروهی همه تصمیم‌ها به نحوی در معرض مصالحه قرار می‌گیرند. «الف» مجبور می‌شود از

بخشی از خواسته‌هایش به واسطه مخالفت «ب» بگذرد و «ب» نیز متقابلاً در خواسته‌هایش برای همکاری و توافق «الف» و «ج» تعدیل نماید. طبیعتاً تصمیمی در بحران گرفته می‌شود که از قاطعیت لازم برخوردار نخواهد بود، و سرانجام این سؤال که آیا اگر افراد و شخصیت‌های مؤثر در گروگان‌گیری تغییر می‌کردند، نتیجه تغییر می‌کرد؟

نویسنده کتاب را با طرح این پرسش به پایان می‌رساند که چه درسهایی و آیا اساساً درسی را می‌توان از الگو با رویکرد قیاس از بحران گروگان‌گیری ایران فراگرفت. او معتقد است که شاید در قیاس با عملیات طبس در جریان گروگان‌گیری ایران، رونالد ریگان در حمله به گرانادا در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) و سرنگونی حکومتی که آمریکا آن را یاغی و غیرقانونی می‌خواند، از تجربیات ایران استفاده کرد. او هلیکوپترها و نیروی نظامی زیادی را به کار گرفت؛ به مراتب بیش از آنچه که برای آن عملیات مورد نیاز بود. شاید این را جنبه مثبت روش قیاس بدانیم، اما باید توجه داشت که قیاس می‌تواند به درک خطا و در نتیجه واکنش غیرمنطقی و در نهایت

آینده روابط ترکیه و غرب: به سوی یک طرح استراتژیک

Zalmay Khalilzad, Ian O. Lesser and F. Stephan Larrabee, *The Future of Turkish-Western Relations: Toward a Strategic Plan*, Santa Monica, CA: RAND Corporation, 2000, 96 pages.

رحمن قهرمانپور

کارشناس مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاور میانه و دانشجوی

دکتری دانشگاه شهید بهشتی

شکست در دیپلماسی و سیاست خارجی منجر شود. ضمن اینکه قیاس می‌تواند از تجربیات تاریخی استفاده کند و به درک صحیح تری از اوضاع بینجامد. نویسندگان کتاب را با این جمله به پایان می‌رساند که قیاس در دیپلماسی هم لازم است هم ناکافی، هم مفید است و هم در عین حال خطرناک.

کتاب آینده روابط ترکیه و غرب:

به سوی یک طرح استراتژیک می‌کوشد تا در پنج فصل، مهمترین مسائلی موجود میان ترکیه و مجموعه غرب، یعنی آمریکا و اتحادیه اروپا را مورد نقد و بررسی قرار دهد. سه تن از متخصصان مؤسسه رند در این کتاب کم‌حجم ولی پر محتوا، آینده‌ای را که پیش روی غرب و بخصوص ترکیه در رابطه با مسائلی پیرامون ترکیه قرار دارد، تصویر کرده‌اند. گرچه این کتاب پیش از حوادث یازدهم سپتامبر و تغییرات به وجود آمده بر اثر آن در نظام بین الملل به رشته تحریر در

